

عطار نیشابوری

غزل

ز زلفت زنده می دارد صبا انفاسِ عیسی را
ز رویت می کند روشن خیالت چشمِ موسی را

سحرگه عزمِ بستان کن صبوحی در گلستان کن
به بلبل می برد از گل صبا صد گونه بشری را

کسی با شوقِ روحانی نخواهد ذوقِ جسمانی
برای گلبنِ وصلش رها کن من و سلوی را

گر از پرده برون آیی و ما را روی بنمایی
بسوزی خرقةٔ دعوی بیابی نورِ معنی را

دل از ما می کند دعوی سرِ زلفت به صد معنی
چو دل‌ها در شکن دارد چه محتاج است دعوی را

به یک دم زهدِ سی ساله به یک دم باده بفروشم
اگر در باده اندازد رختِ عکسِ تجلی را

نگارینی که من دارم اگر برقع براندازد
نماید زینت و رونق نگارستانِ مانی را

دلارامی که من دانم گر از پرده برون آید
نبینی جز به میخانه ازین پس اهلِ تقوی را

شود در گلخنِ دوزخ طلبِ کاری چو عطارت
اگر در روضه بنمایی به ما نورِ تجلی را